

## ریشه تحلیل های «راه کارگر»

ریشه بحث های کنونی «راه کارگر» در نظریات استالینیستی نهفته است. مرحله بندی انقلاب های اجتماعی به دو یا چند مرحله و تبانی و انتلاف طبقاتی با «بورژوازی بومی» (خلق) ضد امپریالیستی، تشکیل «پلوک طبقاتی» علیه استبداد و امپریالیزم و غیره همه تزهایی است در قرن اخیر منجر به شکست فاحش انقلابات جهانی شده است (بحث مفصل تاریخی این وقایع از حوصله این مقاله خارج است).

در ایران نیز همین نظریات و استدلالها از طرف حزب توده در دوره رژیم شاه و اکثر نیروهای «چپ» در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، طرح و مورد اجرا قرار گرفته و شکست جنبش کارگری را تضمین کردند. نظریاتی مانند تزهایی ارائه شده توسط حزب توده، در جهت سرنگونی رژیم شاه و تبلیغاتی نظیر اولی، ایجاد «جبهه ضد دربار» علیه خاندان پهلوی، در اتحاد با بورژوازی ایران؛ یوم «جبهه ضد امپریالیستی» علیه «بورژوازی کمپرادور» در اتحاد با «بورژوازی ملی»؛ و دست آخر (که هیچگاه موعد آن فراموشی رسد!) انقلاب سوسیالیستی علیه سرمایه داری همراه با کارگران و دهقانان، بطور روزافزون اشاعه داده می شد. استدلال هایی از قبیل استفاده از تضاد ما بین طرفداران شاه و «فاجعه بار» بودن بی توجهی به نقش «مترقی» بورژوازی در مبارزه «ضد امپریالیستی»، به طور مستمر تبلیغ می شد. صحت و سقم این مواضع انحرافی در انقلاب اخیر ایران به نمایش گذاشته شد.

همچنین پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، بر اساس همین تئوری ها، کل چپ استالینیستی دچار اشتباه فاحش شده و در لحظه حساس میدان را به خمینی سپرد. مواضعی از قبیل حمایت از «روحانیت مبارز ضد امپریالیست» در اتحاد با نیروهای حزب الله و سپس انقلاب کارگری «ضد سرمایه داری» از جانب اکثر نیروهای «چپ» تبلیغ و ترویج شد. بر این اساس، برخی از نیروها مانند حزب توده و اکثریتی، به نتیجه منطقی این مواضع رسیدند: همکاری نزدیک با دستگاه سرکوب رژیم «ضد امپریالیستی» علیه مخالفان رژیم!

نتیجه تزهایی «ضد امپریالیستی» را نیز در عمل مردم ایران با هزارها کشته و ۲۱ سال اختناق پرداخت کردند. همواره این تنوری ها چه در سطح جهانی و چه در ایران به نفع بورژوازی و به ضرر کارگران و زحمتکشان تمام شده است. با به روی کار آمدن خاتمی، مجدداً همان نیروهای طرفدار خمینی سر از سوراخهای خود بیرون آورده و با همان استدلالهای بی اساس به حمایت از «جبهه ۲ خرداد» پرداختند. «راه کارگر» که از معرکه عقب افتاده بود، اکنون با روش زیرکانه مخصوص به خود (لاپوشی مواضع آشکاراً رفرمیستی و تغییر واژه های قدیمی در لباس نوین)، با شتاب مضاعف در حال الحاق به طیف رفرمیست ها می باشد.

پرسیدنی ست که بر سر نظریات سابق «راه کارگر» مبنی بر تشکیل «مجلس مؤسسان» به عنوان «نخستین سنگ بنای دموکراسی» در مرحله اجتناب ناپذیر حکومت کارگری (حشمت، بولتن شماره ۱۸ مباحثات کنگره، شهریور ۱۳۷۰) و همچنین تز «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» که حداقل «مبارزه برای درهم شکستن دولت بورژوایی و برپایی دولت کارگری...» (و) مبارزه برای دموکراسی...» (شالگونی، بولتن شماره ۱ اتحاد نیروهای چپ کارگری) چه آمد؟ چرا و به چه علتی این تزهاها شدند؟ و چه ارتباطی بین مواضع سابق و مواضع اخیر وجود دارد؟

## ارزیابی «راه کارگر» از اوضاع سیاسی

«راه کارگر» می گوید: «به جرأت می توان گفت که سرنگونی جمهوری اسلامی آشکاراً در افق بی واسطه مبارزات توده های میلیونی مردم قرار گرفته است.» (تک برگی ۸۳، ۱۷ مرداد، ص ۴). با این نظر مناقشه ای نیست. اما، از این آغازگاه صحیح به علت آغشتگی به تزهایی غیر انقلابی استالینیستی به نتایج ناصحیح می رسد (همانطور که در بالا اشاره شد).

علت اصلی به کجراه رفتن «راه کارگر» در تحلیلش، اینست که در مکتب استالینیستی هیچگاه تحلیل بر اساس واقعیت های موجود و براساس وضعیت مشخص اجتماعی صورت نمی گیرید. برای استالینیستها وقایع عینی اجتماعی به دور فرمولهای خشک و از پیش ساخته آنها ایجاد می شود و نه بر عکس. در صورتی که نقش سوسیالیستهای انقلابی اینست که با در دست داشتن «تئوری» بمثابة چکیده تجارب عملی، به تحلیل مشخص از وضعیت عینی پرداخته و مبارزات ضد سرمایه داری را گامی به پیش برند.

آیا امروز بطور خشک مغزانه (همانند بسیاری از گرایش های فرقه گرا) تنها باید اعلام کرد که: «رژیم سرنگون باید گردد!» و هیچ مطلبی دیگری نگفت؟ خیر! همانند «راه کارگر» با این روش می توان مخالف بود. آیا امروز طبقه کارگر بالفعل قادر به تسخیر قدرت و تشکیل حکومت کارگری است؟ خیر! چنین موقعیتی در ایران وجود ندارد؟ آیا امروز شوراهای کارگری و حزب سراسری کارگری در ایران ساخته شده است که سازماندهی کارگران و سایر اقشار را بر عهده گیرد؟ مسلماً پاسخ منفی است! آیا باید به قشرهای تحت ستم از جمله «اصلاح طلبان رادیکال» بی اعتنا بود و به آنها پشت کرد و مبارزه آنها علیه استبداد را نادیده گرفت؟ بهیچوجه! هر نیروی کمونیستی که چنین تصور کند در عالم دنیای غیر واقعی بسر برده و بی ارتباط با مسایل جامعه است. اینها موارد اختلاف با «راه کارگر» نیست. پس اختلاف بر سر چیست؟

اختلاف بر سر اصول اولیه سوسیالیستی است. چنانچه وضعیت عینی برای سرنگونی آماده باشد و چنانچه مبارزات «ضد استبدادی و ضد مذهبی حاکم» در جریان باشد (که

تئوریک‌ی به مراتب عمیق‌تر از تکامل گروه‌های خارج از کشور، داشته‌اند.

آیا «راه کارگر» که به زعم خود مدعی سوسیالیسم کارگری است، نمی‌باید در میان این قشر اجتماعی قرار گیرد؟ آیا نباید این نیرو را تقویت کند؟ به جای دنباله‌روی فرصت طلبانه از «اصلاح طلبان رادیکال»!

در ایران مطالبه مرکزی توده‌های کارگر زحمتکش تنها می‌تواند حول شعار «سرنگونی» کامل رژیم، باشد. سازماندهی سرنگونی نیز باید از طریق تقویت محافل کارگری و مداخله در جنبش مردم ناراضی حول شعارهای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان صورت پذیرد. سوسیالیست‌های انقلابی در حین مداخله روزمره به افزایش بی‌امان اصلاح‌گرایان باید دامن زنند.

تحولات اخیر ایران مسلماً قطبندی اجتماعی را شفاف‌تر از پیش می‌کند. در روند سرنگونی رژیم، نهایتاً تنها دو گرایش در مقابل یکدیگر صف آرایی می‌کنند:

اول، آنهایی که در «جبهه انقلاب کارگری» قرار گرفته و طبعاً متحدان خود را در درون پیشروی کارگری جستجو کرده و همراه با آنها به تشکیل حزب کارگری و دخالت در جنبش توده‌ای کارگری به ویژه در راستای تشکل‌های مستقل کارگری، گام بر می‌دارند.

دوم، آنهایی که در «جبهه استمرار نظام سرمایه داری» (با سایه روشن‌های مختلف) قرار گرفته و آنها نیز طبعاً متحدان خود یافته و همراه با آنها به کمک رسانی به احیا نوعی از نظام سرمایه داری مبارزت می‌کنند.

سایر گرایش‌های مابینی در نهایت یا به جبهه اول و یا به جبهه دوم خواهند پیوست. بستگی به این خواهد داشت که کدام جبهه از سازماندهی بهتر برخوردار بوده و تکالیف خود را به خوبی انجام می‌دهد.

مواضع اخیر «راه کارگر» نشان داده که این سازمان به عنوان یک سازمان سانتزستی (که همواره میان مواضع «چپ» و «راست» در نوسان است) در این مقطع در «راه رفرم» قرار گرفته است.

م. رازی ۲ شهریور ۱۳۷۹

#### یک نقل قول تاریخی:

«بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و دموکراتیک است. شرط مقدم این انقلاب سرنگونی رژیم ترور و اختناق محمد رضا شاهی است که بلاواسطه در مقابل نیروهای انقلابی و همه میهن پرستان و دموکرات‌های ایران قرار دارد. شعار سرنگونی دارای محتوی صرفاً سیاسی است و میتواند حتی در درون هیئت حاکمه طرفدارانی داشته باشد... یعنی ممکن است حتی بخشی از هیئت حاکمه، که عواقب وحشتناک ادامه رژیم کنونی برای تمام نظام سرمایه داری در بر دارد هراسناک است... یا این تغییرات رژیم اختناق بر چیده میشود و آزادیهای محدود دموکراتیک تامین میگردد، بدون اینکه پایه‌های نظام غارتگر سرمایه‌داری کنونی و وابستگیهای امپریالیستی آن متزلزل گردد...»

کیانوری، «چریک‌های فدائی خلق و حزب توده ایران»، دنیا، شماره ۴، ۱۳۵۴، ص ۹

چنین است)، سوسیالیست‌های انقلابی باید کوشش کنند تا نیروی «بالفعل» و ضعیف طبقه کارگر را به یک نیروی «بالقوه» و قوی تبدیل کنند، نه اینکه به دنبال اصلاح طلبان روانه شوند. آنها باید نقش «رهبری» طبقه کارگر را از هم اکنون تبلیغ و ترویج کرده و اتحاد قشرهای ناراضی اجتماعی را به دور برنامه انقلابی طبقه کارگر بسیج کنند. برای چنین فعالیت‌هایی تنها «یک مرحله» وجود دارد و بس! آنهم تدارک انقلاب کارگری و تقویت رهبری طبقه کارگر و افشای بی‌وقفه اصلاح طلبان است. به جای کرنش در برابر اصلاح طلبان و مرحله بندی کاذب مبارزه (ضد استبدادی، برای دمکراسی و برای سوسیالیسم)، باید با مردم در مورد نظام سرمایه داری و فجایع ناشی از رهبری بورژوازی سخن به میان آورد. اگر ۹۹ درصد افراد جامعه با ولایت فقیه مخالف باشند، نقش سوسیالیست‌های انقلابی این نیست که همان شعار مردم را تکرار کرده و دنباله روی از توده‌های ناآگاه را سازمان دهند. سوسیالیست‌های انقلابی باید از هم اکنون کل «حقیقت» را به مردم گفته و آنها را برای یک انقلاب کارگری آماده کنند. حتی اگر در اقلیت قرار گرفته باشند. زیرا که توده‌های ناآگاه می‌توانند دچار لغزش شوند. مگر توده‌های میلیونی به خمینی و جمهوری اسلامی رأی ندادند؟ مگر حزب ناسیونال سوسیالیست (فاشیستی) هیتلر با آرای مردم به حکومت نرسید؟ نقش «عصر آگاه» این نیست که برای کسب محبوبیت و اخذ مقامی برای خود، به دنبال نظریات اشتباه توده‌ها روانه گردد. تفاوت سوسیالیست‌های انقلابی با وارثین دروغین سوسیالیست (استالینیست‌ها) در این امر نهفته است.

اما، بر خلاف ارزیابی راه کارگر وضعیت دو بُعدی نیست. در درازای ۳ سال گذشته، در هر مرحله از مبارزات، گرایش‌های «گریز از مرکز» در درون همان «جبهه ۲ خرداد» ظاهر گشته است. قیام اسلام شهر و قیام دانشجویان در تیر ماه سال پیش نمونه بارزی ست از این وضعیت عینی. بر خلاف نظر «راه کارگر»، در درون جامعه، تنها ۲ جبهه (طرفداران ولایت فقیه و طرفداران اصلاحات) وجود ندارد. در جامعه ما به ویژه پس قیام دانشجویان «جبهه سومی» ایجاد شده است. این جبهه عملاً یک جبهه‌ی «ضد نظام سرمایه داری حاکم» است (حتی چنانچه متشکل و مجهز به تحلیل‌های عمیق مارکسیستی نباشد). اضافه بر اینها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی برداشته و بطور سیستماتیک مطالبات صنفی/سیاسی خود را طرح کرده‌اند (رجوع شود به اعتصابات و تظاهرات کارگری و مطالبات آنها در دهه‌ی پیش).

در درون طبقه کارگر (که راه کارگر به آن بی‌توجه است)، مبارزه حول ایجاد تشکل‌های «مستقل» کارگری طرح گشته است. کارگران پیشرو به درجات مختلف و در مواقع متعدد خواهان ایجاد «اتحادیه مستقل کارگران» شده‌اند (رجوع شود به کارگر سوسیالیست ۵۱، فروردین ۱۳۷۷).

در درون جنبش کارگری، طی دو دهه پیش، در غیاب حزب‌های قیم مآبی مانند «راه کارگر»، محافل کارگری سوسیالیستی ساخته شده و تکامل تشکیلاتی و سیاسی و